



ضیا

هیولای هفت ثور

نوشتۀ ضیا

30-04-2012

سی و چهار سال پیش از امروز، هیولایی که اسمش را انقلاب کبیر و شکوهمند و برگشت ناپذیر؟! گذاشته بودند، بوجود آمد. هیچ شک وجود ندارد که از نخستین روز های قدم گذاری اش، به آفتی تبدیل شد که در مرحله اول به بربادی و تباهی افغانستان و مردم آن تمام شد. سپس پیروان آن به فکر دلیل ساختن و به مرگ کشانیدن همفکران و همسنگران خود شدند. آنها دسته ای را خاین، اشراف زاده، پرورده دربار ... گفتند و به تار و مار ساختن شان پرداختند. طبل رسوایی ظاهراً رفیق ودر باطن خصم خود را از طریق رادیو ها، تلویزیون، میتنگ ها و تظاهرات کوبیدند و هیچ چیزی برای شان باقی نماندند. در آن وقت حرف اول و نقل دهان؛ رهبر خلق، نابغه شرق و شاگرد وفادار بود. شاگرد وفادار استادش را بابالشت خفه ساخت و قرعه قدرت را قوماندان دلیر سپیده دم انقلاب بنام خود، رقم زد. تا چشم به هم زدن در صدمین روز قدرت جهمی قوماندان دلیر؟! صدایی از آن طرف مرز، گوشها را چنین خراشید که رفیق همسنگرو هم کاسه و هم دستر خوان خود را: جانی، جلا، جنایتکار ... خطاب کرد. تا آنکه نابغه شرق را ناقص العقل گفتند و هوا خواهانش را (گردبای، پرگوش و یخن چرک ...) لقب دادند. این جریان مدتی توام با کشتن، بستن، فرار و زندانی ساختن هزاران در هزار انسان سرزمین ما منجر شد. در نتیجه، جای فرزند صدیق؟! خلق را، کس دیگر گرفت. و فرزند صدیق؟! در بندر حیرتان... به حال ابتر و دپتر وبه حال مریضی و دور از انظار به توبه کردن و ندامت کشیدن، پرداخت.

از سوی دیگر این طایفه به ولی نعمت شان یعنی به تیوری فروشان کرملین نیز جفا کردند، اتحاد شوروی بزرگ را شرمنده و رسوا ساختند. روسها که به خاطر به دست آوردن ریش (افغانستان)، چشم دوخته بودند. بروت (جمهوری های آسیای میانه) را نیز از دست دادند.

دیگر گوشها از شنیدن هورا و پرولتاریا ... آرامش یافت و چشم ها از خواندن کتابهای مترقی؟!.

از آن گذشته حتماً به یاد دارید که این طایفه نه تنها خود را در افغانستان بلکه در جهان عقل کل میدانستند و اندیشه شان را اندیشه پیشرو نام کرده بودند. در فرجام دیده شد که آنها نه مرد دنیا شدند و نه زن آخرت. و به قول سیاف: هفت ثوربها دین و دنیای شان را از دست دادند. پس معلوم شد که تنظیمی ها چند سر و گردن چی، که چندین سر و گردن نسبت به هفت ثوربها هوشیار تر و بیدار تر بودند و هستند؟!.

دال بر هوشیاری تنظیمی ها اینست که آنها در زیر چتر اسلام، پایه های دنیایی شان را که نردبانی به سوی آخرت می پندارند، به حد اعلی لپ و جب دادند. مردم در باره سرمایه ها و دارایی های داخلی و خارجی شان اینگونه میدانند که برای رسیدگی به حساب حتماً قوماندانان تنظیم ها، هفتاد مستوفی کفایت نمیکند، چه باشد که به رده های بالایی شان. همچنان تنظیمی ها علاوه از ثروتهای بدل بهای خون شهیدان و بیع و بهاء افغانستان ، به (جنات تجری من تحتالانهار و حوران بهشتی) نیز مشتاقانه انتظار میبرند. اما بالعکس تعداد زیادی از بازماندگان حزب دموکراتیک .. شامل مامورین خاد صفوف و غیره پس از سقوط رژیم داکتر نجیب، در خدمت با کراحت حکومت تنظیمی ها قرار گرفتند و برخ دیگر شان به کشور های غربی به وظایف تکسی رانی، نگهبانی، رنگمالی، دوکنداری و ندرتاً تجارت پرداختند و چه بسا ی دیگر شان که سال رسیده وریش سفید شدند، با استفاده از معاش کمکی کشورهای متبوع شان به خریداری تسبیح حضور یابی در نماز های جمعه و به ذکر خدا پرداختند. احياناً اگر چند تا وزیر و وکیل شان، در حکومت آقای کرزی، دوست و برادر تنظیمی هاشدند و گاهگاهی با تنظیمیها در یک صف نماز میخوانند، خط شان علیحده است.

تعجب درین است که عده ای از هواخواهان رژیم هفت ثورکه وضع و حال شان از من هم بد تر است، ومانندمن در حال هجرت و غربت به سر میبرند و مثل من که با صدها بد بختی در وطن درس خوانده اندو با وجود داشتن اسناد و مدارک تحصیلی بالاتر از من، بیکار و بی روزگار شده اند و مثل من در کارهایی چون نگهبانی، مزدورکاری، تکسی رانی، رنگمالی ... گیر مانده

اند، یگان تائی شان یگان وقت ازین طرف ویا آنطرف سر بیرون می آورند و خودرا از جمع (مار ها) حساب میکنند و میگویند :

(ما مار ها را کجا میبیرید؟) ویا ما، (مار ها را) چیزی نگوئید که حکومت ما "مار ها" نسبت به حکومت تنظیمی ها بسیار خوب بود!!! حکومت مجاهدین؟! کابل را به ویرانه تبدیل کردند، قتل و آدمکشی و غارت کردند، وطن را به پاکستانی ها، عرب ها، ایرانی ها و غربی ها فروختند و تا هنوز هم دست از جنایت بر نمی دارند. و غیره

فکر میشود تا هنوز این قماش کسان خودرا نشناخته اند. و چه بسا که بسیاری آنها در دل هوشیار باشند، اما به زبان نمی آورند که همه ما از اثر زهر مارهای اصلی از تبار؛ نابغه شرق!!! و فرزند صدیق خلق!!! و سایر کسانی که نقشهای اساسی و کلیدی را در ویرانی و تباهی افغانستان داشتند، زخمهای ناسور برداشته ایم. این کسان باید بدانند که آنها را بودند و نه اژدها. بلکه همانگونه ای که کلیدیهای هفت ثور بر مردم افغانستان ظلم و ستم روا کردند، از (صفوف، خاد و خادچه ها و...) نیز به نحو دیگری استفاده ظالمانه بردند. شما و هزاران تن شما و مثل شما را به بیچارگی و بد بختی کشاندند.

پس بیائید همه ما از یک درد بنالیم و باین باور برسیم که؛ به حق ما و شما ظلم شد و هر گونه ظلمی را که رژیمهای بعدی به مردم و ملت ما آورد و میآورد، ریشه اش در هیولای ثور نهفته است.

بلی! چه کسی میتواند جنایاتی را که پس از سقوط حکومت دکتور نجیب تا امروز بوقوع پیوسته و تا حال ادامه دارد، نادیده بگیرد، کور میدانند که دلدۀ شور است. آیا هیچ فکر کرده اند که تا پیش از رژیم هفت ثور، کلمه ای بنام جهاد یا مجاهد در مخیله مردم افغانستان وجود داشت؟ مگر که در کتاب ها، و لغتنامه ها و یا موعظه های ملا ها که از جنگها، لشکر کشی های اسلام و از غزوات که در آن موقع از جهاد و مجاهد یاد میشد و نهایتاً از جهاد مردم افغانستان علیه انگلیسها بر زبانها رانده میشد.

آیا هیچ فکر کرده اند، چه کسانی با اعمال و کردار ضد اسلامی، به تنظیم ها و رهبران تنظیم ها هویت و قوت بخشید؟

جواب صریح است که حزب دموکراتیک خلق و پیروان آن ...

به یک سخن: آن همه تنظیم هاییکه زیر چتر اسلام سر بلند نموده اند، و کارنامه های شان را در صفحه های تاریخ به یادگار گذاشته اند. همه و همه از برکت؟! هیولای هفت ثور بود والی کسانی که بنام خدا، وطن، دین، ناموس، واقعاً جهاد کرده اند یا به شهادت رسیده اند و یا اگر حیات دارند با سر بلندی، اما؛ در عزلت نشینی به سر میبرند.

پس به این نتیجه میرسیم که منشاء و بنیاد ویرانی، تباهی، آواره شدن ها و بیچاره شدن های ملت و مردم ما چه در زمان رژیم های هفت ثوری و چه بعد از آن، کارگزاران رده های اول آن بود که نه به خود چیزی کردند و نه به مردم افغانستان و نه به اتحادشوری بزرگ. خود را رسوا و دیگران را تباه ساختند. پس بهتر خواهد بود، رده های پائینی رژیم هفت ثور که آنها نیز مقهور جنایات رژیم های بعد از دکتور نجیب قرار گرفته اند با دفاع بی مزۀ از هیولای ثور به زخمهای التیام نیافته خود و سایر مردم بیچاره افغانستان نمک پاش ندهند.